



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۲۷	تاریخ	۱۴۰۴/۰۸/۱۰
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	بررسی دلیل اول: سیره				
عنوان ۵	استدلال به روایات برای حجیت خبر در موضوعات				
عنوان ۶	طریق دوم: تمسک به روایات خاصه در مورد موضوعات				
عنوان ۷	بررسی روایات هفتم و هشتم				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

این درس به بررسی «روش دوم» در استدلال به روایات برای اثبات حجیت خبر واحد در «موضوعات» اختصاص داشت؛ یعنی تمسک به «روایات خاصه‌ای» که در خود موضوعات وارد شده و ظاهراً بر حجیت خبر واحد دلالت دارند. محور بحث، دو روایت اصلی بود:

روایت حفص بن بختری: در این روایت معتبر، امام در مورد خرید کنیز، جواز ترتیب اثر دادن بر سخن فروشنده مبنی بر عدم وطی را به وثوق به او مشروط می‌کنند. استدلال شد که این وثوق، وثوق نوعی است، نه وثوق شخصی. در پاسخ به اشکالات شهید صدر مبنی بر اینکه این مورد، خاص صاحب ید یا موافق با اصل است، بیان شد که «فاء» تفریع در روایت، علت حکم را منحصرأ در «ثقه بودن» آشکار می‌سازد و سایر خصوصیات را نفی می‌کند.

روایت سماعة: این روایت که سندی تام دارد، در مورد ادعای مردی ثقه مبنی بر همسری زنی که در عقد دیگری است، می‌فرماید: «إِنْ كَانَ ثِقَةً فَلَا يَقْرَبُهَا»؛ یعنی اگر ثقه است، [شوهر دوم] به او نزدیک نشود. دلالت این روایت بر حجیت خبر ثقه در موضوعات، قوی‌تر ارزیابی شد، زیرا: اولاً لفظ صراحت در وثوق نوعی دارد؛ ثانیاً با تقابل میان «ثقه» و «غیر ثقه»، نشان می‌دهد که «وثاقت» تنها ملاک عمل است.

در پایان، به اشکال شهید صدر مبنی بر اینکه این مورد، از باب «خصوصیات» است و قابل تعمیم نیست، پاسخ داده شد. گفته شد که اگر شارع، خبر واحد در موضوعات را «علی رغم» وجود نزاع حجت بداند، «به طریق اولی» در موضوعات عادی که نزاعی در آنها نیست، حجت خواهد بود.

مرور درس پیشین

بحث ما در روایاتی بود که در موارد خاصه وارد شده و دلالت بر حجیت خبر ثقه در موضوع دارد. از این مجموعه، شش روایت را بحث کردیم که آخرین آن، روایت وارد در مورد مؤذن بود: «المؤذن مؤتمن». در جواب استدلال به آن روایت و روایات مشابه، گفته شد که شاید نکته این باشد که خود «مؤذن بودن»، امارت مستقلة ای بر صدق دارد، غیر از مسئله خبر واحد؛ اینکه شخصی مؤذن است و مردم او را به این نام قبول دارند و همیشه وقت نماز برای مردم اذان میگویند، به این معناست که تا صدوق و دقیق و مورد اعتماد مردم نباشد، او را به عنوان مؤذن نصب نمی کنند. لذا نمی شود به این روایات برای اثبات حجیت خبر بما هو خبر استدلال کرد. اما بحث امروز ما در روایت هفتم باب است.

روایت هفتم: حدیث حفص بن البختری

روایت هفتم، روایت حفص بن البختری است. مرحوم شیخ چنین روایت می کند:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْأَمَةَ مِنْ رَجُلٍ فَيَقُولُ إِنِّي لَمْ أَطْأَهَا، فَقَالَ: «إِنْ وَثَّقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا»؛

از حفص بن البختری از امام صادق عليه السلام نقل است: درباره مردی پرسیدند که کنیزی را از شخصی خریداری کرده است، و فروشنده می گوید: «من با او آمیزش نکرده ام». امام فرمود: «اگر به او اعتماد دارد، اشکالی ندارد که با آن کنیز نزدیکی کند».

سند دیگری را نیز کلینی برای نقل این روایت دارد:

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ»

این روایت از لحاظ سندی تام است؛ رجال سند همه ثقات هستند و مشکلی از لحاظ سندی در روایت وجود ندارد. روایت مربوط به ابواب نکاح عبید و اماء است. می فرماید کسی امه ای را می خرد؛ فروشنده می گوید: «إِنِّي لَمْ أَطْأَهَا» یعنی من ارتباط جنسی با این امه نداشتم. حضرت فرمودند: «إِنْ وَثَّقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا». یعنی اگر به این حرف فروشنده اعتماد می کند، خریدار می تواند استفاده جنسی کند. امام «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» را بر «إِنْ وَثَّقَ بِهِ» معلق کرده است؛ این یعنی ترتیب اثر دادن بر خبر ثقه.

مقدمات پذیرش استدلال به این روایت

برای استدلال به این روایت، دو مقدمه را باید پذیرفت:

مقدمه اول: مراد از «إِنْ وَثَّقَ بِهِ»، وثوق «نوعی» است، نه وثوق «شخصی». اگر وثوق شخصی باشد، یعنی شخص خریدار، اعتماد شخصی به آن فروشنده دارد. محل بحث ما وثوق شخصی نیست؛ محل بحث، وثوق نوعی است؛ یعنی کسی که «ثقه» است؛ «ثقه» فی نفسه، نه اینکه فقط برای شخص من ثقه باشد. اگر کسی صرفاً برای شخص من قابل اعتماد بود، من به او اعتماد می‌کنم از باب شناختی که از او دارم؛ نه از باب حجیت خبر. حجیت خبر، یعنی شخصی در نزد عموم مردم ثقه باشد، نه اینکه فقط برای خصوص من مورد اعتماد باشد. اگر شما به کسی که شخصاً مورد اعتمادتان است عمل کردید، این معنایش حجیت خبر ثقه نیست؛ معنایش این است که شما شخصاً به او اعتماد دارید. پس مقدمه اول در استدلال به این روایت این است که این «وثوق»، وثوق نوعی باشد، یعنی شخص نزد مردم ثقه باشد.

مقدمه دوم: اینکه اینجا وثوق به مخبر نسبت داده شده است. «إِنْ وَثَّقَ بِهِ» یعنی به چه کسی؟ یعنی به مخبر. پس معنایش این است که اگر مخبر، ثقه بود، می‌شود به خبرش عمل کرد. اگر وثوق به خود خبر بود، یعنی اگر شخص به خبر اعتماد کرده، چون خبر برایش اطمینان آور بوده و از باب اطمینان به صدق خبر به آن عمل کرده، این از بحث ما خارج می‌شود. بحث ما در آنجاست که وثاقت مخبر، کفایت در حجیت خبر و جواز عمل به آن کند؛ نه وثوق به خود خبر.

با این دو مقدمه، استدلال تام می‌شود: یکی اینکه مراد از وثوق، وثوق نوعی باشد؛ دیگر اینکه این وثوق، وثوق به «مخبر» باشد، نه وثوق به «خبر». ادعا می‌شود که ظهور روایت همین است؛ یعنی ظهور روایت، هر دو مقدمه را ثابت می‌کند: یکی اینکه مراد از وثوق، وثوق نوعی است؛ دیگر اینکه این وثوق، به مخبر نسبت داده شده است، نه به خبر.

اشکالات شهید صدر رحمته الله علیه بر استدلال به روایت

استاد شهید دو اشکال بر استدلال به این روایت وارد کرده‌اند:

اشکال اول: احتمال خصوصیت «صاحب ید» بودن

اشکال اول این است که این خبر درباره وثوق به قول «صاحب ید» وارد شده است؛ پس نمی‌توان از آن به غیر صاحب ید تعدی کرد. ممکن است حجیت از آن جهت باشد که طرف، صاحب ید بوده است.

اشکال دوم: موافقت خبر با اصل

اشکال دیگر این است که عمل به خبر ثقه در اینجا، موافق با اصل (استصحاب) است. بایع می‌گوید: «لَمْ أَطْأَهَا» (وطی نکرده‌ام) و این سخن، موافق با استصحاب عدم وطی است. عمل بر خلاف آن، خلاف اصل است. پس اینکه فرموده است: «إِنْ وَثَّقَ بِهِ»، ممکن است به این دلیل باشد که چون خبر او موافق با اصل استصحاب بوده، حجت شده است. در این صورت نمی‌توان حکم را به مواردی که خبر، موافق با اصل نیست، تعدی داد.

این دو، اشکالاتی است که شهید صدر رحمته الله علیه بر استدلال به این روایت وارد کرده‌اند.

۱. «ویرد علیه: أُولَئِكَ الْخَبَرُ فِي مَوْرَدِ الرِّوَايَةِ خَبَرُ صَاحِبِ الْيَدِ، فَلَا يُمْكِنُ التَّعَدِّي مِنْهُ. وَثَانِيًا: أَنَّهُ مُوَافِقٌ لِلْأَصُولِ؛ لِاسْتِصْحَابِ عَدَمِ الْمَيْسِ، وَلَا يُمْكِنُ التَّعَدِّي مِنَ الْخَبَرِ الْمُوَافِقِ لِلْأَصُولِ إِلَى الْخَبَرِ الْمُخَالَفِ لَهُ، فَالضَّارِعُ وَإِنْ لَمْ يَكْتَفِ فِي مَوْرَدِ الرِّوَايَةِ بِالْأَصُولِ وَلَكِنْ قَدْ يَكُونُ عَدَمُ مُخَالَفَةِ خَبَرِ الْبَائِعِ لِلْأَصْلِ دَخِيلًا فِي تَعْوِيلِهِ عَلَى الْخَبَرِ»؛ [موسوعة الشَّهيد السَّيِّد مُحَمَّد بَاقِر الصِّدْر؛ ج ۱۰ (بحوث في شرح العروة الوثقى - جزء الثاني)، ص ۱۰۶].

رد اشکالات شهید صدر رحمته الله علیه

ما هر دو اشکال ایشان را قبول نداریم و معتقدیم هیچ یک از این دو اشکال، وارد نیست. هر دو اشکال، با یک جواب پاسخ داده می شود و آن این است که در این روایت می فرماید: «إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا». در اینجا «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» با فاء تفریع، متفرع بر چه چیزی شده است؟ بر وثاقت مخبر. این نوع بیان ظهور دارد در اینکه این حکم، مترتب بر این موضوع است؛ یعنی چون مخبر ثقه است، «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا»؛ نه به این دلیل که صاحب ید است و نه به این دلیل که موافق با استصحاب است. فرمایش استاد شهید، به نظر ما خلاف ظهور روایت است.

در اینجا فاء تفریع آمده و این فاء تفریع، «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» را بر «إِنْ وَثِقَ بِهِ» متفرع کرده است و «إِنْ وَثِقَ بِهِ» نیز بنابر تقریبی که ما گفتیم، وثوق، وثوق نوعی است و ضمیر هم به مخبر بازمی گردد. یعنی اگر به این مخبر وثوق دارد، اگر بر این مخبر اعتماد می کند، یعنی اگر مخبر ثقه است فی نفسه، پس ترتیب اثر بدهد و «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا». ظهور این است. اینکه گفته شود اینها محتمل است به دلیل دیگری باشد، پاسخ این است که احتمالات نمی توانند مانع از ظهور شوند. روایت ظهور دارد. بله، محتمل است که مثلاً فرض کنید از باب صاحب ید بودن باشد؛ محتمل است که صاحب ید بودن بایع اثر بدهد؛ یا محتمل است که موافقت با اصل اثر داشته باشد؛ اما محتمل نمی تواند جلوی ظهور را بگیرد. روایت ظهور دارد.

اگر این عبارت نبود، اگر این فاء تفریع نبود، اگر نمی فرمود: «إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا»؛ اگر «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» را با این فاء تفریع، متفرع بر «إِنْ وَثِقَ بِهِ» نکرده بود، فرمایش ایشان درست بود. اما در اینجا فاء تفریع داریم. در اینجا متفرع شده است. «لَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» متفرع بر چه چیزی شده است؟ متفرع بر «إِنْ وَثِقَ بِهِ» شده است. این ظهور دارد در اینکه وثوق به مخبر - یعنی ثقه بودن مخبر - عامل اصلی یا علت اصلی «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» است؛ این دخیل است و نه چیز دیگر. چیز دیگر دخیل نیست. اینکه چیز دیگری در «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» دخالت داشته باشد، خلاف ظهور است.

پرسشگر: ...

استاد: اگر اشکال این باشد که بگوییم «إِنْ وَثِقَ بِهِ» ظهور در «وثوق شخصی» دارد، این اشکال دیگری است. البته مشکل است که ادعا کنیم مراد در اینجا وثوق شخصی است؛ اما اگر اشکالی باشد، اشکال این است؛ نه آن دو اشکالی که استاد شهید فرمودند. یعنی اگر ما آن دو مقدمه استدلال را قبول کردیم دیگر اشکالی وجود نخواهد داشت. استاد شهید آن دو مقدمه را قبول می کنند؛ اما اشکالی که ایشان می گیرند، اشکال به این دو مطلبی است که گفتیم: یک اشکال این است که مخبر در اینجا صاحب ید است، پس نمی توان حکم را تعدی داد؛ و اشکال دیگر این است که مورد، موافق با استصحاب است، پس نمی توان تعدی کرد. اگر این دو اشکال (صاحب ید بودن و موافقت با اصل) در نظر گرفته شود، این دو اشکال، جواب دارد؛ و آن این است که در این روایت می فرماید: «إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا». تفریع «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» بر «إِنْ وَثِقَ بِهِ»، نشان دهنده این است که آنچه منشأ این حکم است، تنها و تنها همان «إِنْ وَثِقَ بِهِ» است.

بله، مگر اینکه در اینجا ادعا شود که این «وُثِّقَ» (اگر به صیغه معلوم خوانده شود)، ظهور در «وثوق شخصی» دارد.

پرسشگر: می شود وثاقت را با ید مرتبط کرد و گفت وثاقت از باب ید است؟

استاد: این تکلف است و تحمیل مطلبی بر روایت است. ما هستیم و خود کلام. همان گونه که گفته شده: «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَيَحْرَمُ الْكَلَامُ»، ما نیز حکم را از خود لفظ می فهمیم. در لفظ چه آمده است؟ آنچه در لفظ آمده، «إِنْ وَثِقَ بِهِ» است. معنایش

این است که «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» متفرع بر این مقدمه شده است. به عبارت دیگر، در اینجا «شرط و جزا» داریم. شرط، ظهور در انحصاریت دارد؛ هم در علیت و هم در انحصاریت. می‌گوید: «إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا»؛ یعنی تنها علت منحصر در این حکم، همان «إِنْ وَثِقَ بِهِ» است؛ «فا»، این معنا را می‌رساند.

مگر اینکه کسی اشکال کند که اساساً تفریع جزا به وسیله «فاء» بر شرط، دلالت بر انحصاری بودن آن علت که در شرط آمده است، ندارد. پاسخ این است که این اشکال، حد اقل خلاف ظهور در این روایت است. در این روایت، کلام ظهور در انحصاریت دارد؛ حتی اگر قائل باشیم که مطلق شرط، ظهور در انحصاریت ندارد؛ زیرا در اینجا، مقام، مقام عمل است. امام دارد به او راهکار عمل می‌دهد و می‌فرماید: «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا». چون مقام، مقام عمل است، اگر شرط دیگری دخیل بود، نمی‌شد گفت: «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا». در اینجا ظهور در انحصاریت است و این مسئله، جای تشکیک ندارد.

ولی بله، جای این اشکال وجود دارد که شاید ادعا شود «إِنْ وَثِقَ بِهِ» یعنی «إِنْ وَثِقَ بِهِ شَخْصاً» و ظهور در «وثوق شخصی» دارد، نه «وثوق نوعی».

پرسشگر: ...

استاد: اگر این احتمال پذیرفته شود، حداقل روایت مجمل می‌شود و اگر مجمل شد، دیگر از ظهور می‌افتد.

روایت هشتم: روایت سماعة

روایت هشتم، روایت سماعة است. روایت چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً أَوْ تَمَتَّعَ بِهَا فَحَدَّثَهُ رَجُلٌ ثِقَةً أَوْ غَيْرُ ثِقَةٍ فَقَالَ: إِنْ هَذِهِ أَمْرَاتِي وَلَيْسَتْ لِي بَيِّنَةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ ثِقَةً فَلَا يَقْرَبُهَا وَإِنْ كَانَ غَيْرُ ثِقَةٍ فَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ»؛

از سماعة نقل است که گفت: از امام عليه السلام پرسیدم درباره مردی که با زنی ازدواج کرده یا متعه نموده است، سپس مردی -خواه ثقه باشد یا نباشد- به او خبر می‌دهد که: «این زن، همسر من است و من بی‌ینه و شاهی ندارم». امام فرمود: «اگر آن خبر دهنده ثقه است، با او (زن) نزدیکی نکند؛ اما اگر ثقه نیست، سخنش پذیرفته نمی‌شود».

سند، تام است. سند شیخ به حسن بن سعید، سند تامی است. حسن و برادرش حسین ابنا سعید الأهوازیان، زرار و سماعة ثقه هستند.

مردی با زنی ازدواج کرده است. سپس مردی -چه ثقه و چه غیر ثقه- به او می‌گوید: «این زن، همسر من است» و بی‌ینه‌ای هم بر ادعای خود ندارد. حضرت فرمودند: «اگر آن مخبر ثقه است، به آن زن نزدیک نشود؛ و اگر غیر ثقه است، سخن او پذیرفته نمی‌شود».

استدلال به این روایت نیز چنین است که حضرت می‌فرمایند: «إِنْ كَانَ ثِقَةً فَلَا يَقْرَبُهَا»؛ یعنی اگر این مخبر که آمد و گفت «این زن، همسر من است»، ثقه باشد، باید به خبر او ترتیب اثر دهد و به آن زن نزدیک نشود. «وَإِنْ كَانَ غَيْرُ ثِقَةٍ فَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ».

این روایت از چند لحاظ، ظهور قوی در حجیت اخبار ثقه دارد:

یکی از این لحاظ که می‌فرماید: «إِنْ كَانَ ثِقَةً فَلَا يَقْرَبُهَا». یعنی حضرت، عدم نزدیک شدن به آن زن را - که همان ترتیب اثر دادن بر قول آن مرد است - معلق بر ثقه بودن او کرده است. دیگر در اینجا «إِنْ وَثِقَ بِهِ» نیامده است تا کسی بگوید ممکن است مراد، وثوق شخصی باشد. عبارت «إِنْ كَانَ ثِقَةً»، ظهورش در «وثوق نوعی» است، بدون شک. دیگری اینکه در مقابل می‌فرماید: «وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ثِقَةٍ فَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ»، این تقابل، قوت ظهور روایت را بیشتر می‌کند و مفید این معناست که جهت پذیرش قول آن مخبر، فقط ثقه بودن اوست، نه چیز دیگر؛ نه موافقت با اصل یا جهات دیگر. بنابراین، علتی که موجب ترتیب اثر دادن به خبر می‌شود، فقط و فقط ثقه بودن مخبر است. لذا این روایت از لحاظ دلالت، قوی‌تر از روایت قبلی، و بلکه از اکثر روایات این باب است.

اشکال شهید صدر رحمته الله بر روایت سماعه

در اینجا استاد شهید صدر رحمته الله اشکالی مطرح می‌کنند، که البته این اشکال نیز مورد پذیرش ما نیست و لذا در سرانجام باید گفت این روایت، یکی از روایاتی است که نمی‌شود در دلالتش بر حجیت خبر ثقه در موضوع اشکالی گرفت. اشکالی که استاد شهید مطرح می‌کنند، این است که روایت، در باب منازعات و خصومات وارد شده و قابل تعدی به غیر باب خصومات نیست.^۱

نظیر این اشکال، در طایفه روایات نافی حجیت خبر ثقه در موضوعات مطرح شد. در آنجا گفته شد آن اخباری که نفی حجیت می‌کنند، چون در باب تنازع و خصومات وارد شده‌اند، قابل تعدی به غیر باب خصومات نیستند. ایشان، همین اشکال را در اینجا نیز مطرح می‌کنند.

پاسخ به اشکال

در پاسخ به این اشکال می‌گوییم که این اشکال، اتفاقاً در اینجا وارد نیست. اگر در روایات وارد در نفی حجیت خبر در موضوع، گفته شد که اگر مورد در باب منازعات باشد، قابل تعدی نیست، دلیلش این بود که آنجا نافی بود؛ یعنی در مقابل آن ادعا، یک دعوای مقابلی وجود داشت و شارع می‌گفت خبر او حجت نیست.

در هنگامی که خبری در نفی حجیت خبر در منازعات وارد شد، می‌توان گفت چون در باب منازعات است، نمی‌تواند قابل تعمیم باشد؛ زیرا ممکن است به دلیل اینکه این خبر واحد در باب منازعات است، مورد قبول واقع نشود. چون اگر یکی ادعایی می‌کند، مثلاً می‌گوید به این بچه شیر داده‌ام، دیگری ادعا می‌کند که چنین نیست؛ یعنی مقابل مدعی، ادعای دیگری نیز وجود دارد؛ لذا گفته‌اند خبر او حجت نیست. اما در اینجا، مورد این است که مردی ثقه می‌گوید: «این همسر من است». طرف دیگری نیز وجود دارد که مخالف این ادعاست. اگر در چنین موردی - یعنی در جایی که منازعه است - امام بفرماید که خبر ثقه حجت است، پس به طریق اولی در موردی که منازعه‌ای در کار نیست، خبر ثقه حجت خواهد بود.

۱. «أَنَّ مَوْرِدَهَا مَوْرِدُ الدَّعْوَى وَالْخُصُومَةِ؛ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ تَنْكَرُ زَوْجِيَّةَ الرَّجُلِ الثَّقَةِ بِطَبِيعَةِ الْحَالِ. وَالْأَصْلُ مَعَهَا؛ لَكُونَهَا مُصَدِّقَةً فِي نَفْيِ الزَّوْجِ، وَمَعَهَا لَا يَكُونُ إِخْبَارُ الْمَدْعَى مَشْمُولًا لِحُجِّيَّةِ خَبَرِ الثَّقَةِ، حَتَّى عَلَى الْقَوْلِ بِهَا، فَلَا يُمْكِنُ الْإِسْتِدْلَالُ بِالرَّوَايَةِ؛ [مَوْسُوعَةُ الشَّهِيدِ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ بَاقِرٍ الصَّدْرِ؛ ج ۱۰ (بَحْثُ فِي شَرْحِ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى - جُزْءُ الثَّانِي)، ص ۱۰۸].

به بیان دیگر، اگر خبر ثقه در جایی که مخالف دارد، قابل اعتماد و حجت باشد، در جایی که مخالف و منازعی وجود ندارد، به طریق اولی باید حجت باشد. این مورد با آن مورد سابق (روایات نافیه) فرق می کند.

پرسشگر: ...

استاد: ما با این روایت کار داریم و می خواهیم بینیم دلالت آن چیست. این سخنی که مطرح می کنیم، به طور کلی است؛ یعنی این اشکال را نمی توان به روایات وارد در باب اثبات حجیت خبر ثقه در موضوع تعمیم داد.

این اشکال - که مورد، مورد خصومات است -، در آن خبرهایی که در مورد «نفی» حجیت خبر ثقه در موضوع آمده بود، وارد بود. آنجا خبر ثقه مثلاً می گفت این جاریه زن من است و روایت می آمد که «لَا يُقْبَلُ قَوْلُ الثَّقَةِ». در آنجا می گفتیم چون یک معارضی دارد، لذا «لَا يُقْبَلُ». خبر ثقه وقتی معارض داشت، «لَا يُقْبَلُ قَوْلُهُ»؛ به دلیل اینکه معارض دارد و در مورد خصومات است.

اما اگر در مورد خصومات و موردی که خبر ثقه معارض داشت و امام فرمود «يُقْبَلُ قَوْلُهُ»، وضعیت متفاوت است. در این صورت نمی شود همان اشکال را در اینجا تعمیم داد و گفت چون مورد خصومات است، پس قابل تعدی نیست. بلکه قابل تعدی است؛ زیرا در اینجا به طریق اولی در غیر مورد خصومات باید «يُقْبَلُ قَوْلُهُ».

این سخن ما که می گوئیم «به طریق اولی»، در آنجا (روایات نافیه) وارد نبود، اما در اینجا وارد می شود. اگر در مورد خصوماتی که خبر ثقه آمده و از موضوعی خبر می دهد، حضرت بفرمایند که این اخبار ثقه پذیرفته می شود، با اینکه در مورد منازعات است و یک نفر هست که حرف او را نفی می کند، اگر در اینجا حضرت بفرمایند «يُقْبَلُ قَوْلُهُ»، پس در آنجایی که مورد منازعات نیست و معارض ندارد، به طریق اولی باید «يُقْبَلُ قَوْلُهُ».

در آنجایی که روایت، حجیت خبر ثقه را «نفی» می کرد، چون مقابل داشت، آنجا بله، نمی توانستیم تعدی کنیم؛ چون می گفتیم اینکه حضرت گفته اند «لَا يُقْبَلُ قَوْلُهُ»، شاید به دلیل این است که این خبر ثقه، یک مخالف و منازع دارد. لذا نمی توانستیم از آنجا به سایر مواردی که خبر ثقه منازع ندارد، تعدی کنیم. اما در اینجا، حضرت می گویند «يُقْبَلُ قَوْلُهُ»، با اینکه منازع دارد. اگر در جایی که خبر ثقه در موضوع، منازع و مکذب دارد، با این حال امام می فرمایند «يُقْبَلُ قَوْلُهُ»، در آنجایی که منازع ندارد، به طریق اولی باید «يُقْبَلُ قَوْلُهُ». در اینجا دیگر نمی توان گفت که چون باب خصومات است، قابل تعدی نیست. اینجا اگر باب خصومات هم باشد، قابل تعدی است، بلکه به طریق اولی است.

پرسشگر: ...

استاد: بله، این مورد خصومات است چون این زن، منکر است و آن مردی که می گوید «إِنَّ هَذِهِ امْرَأَتِي»، مدعی است. این آقای سوم رفته این زن را گرفته، حالا یک مردی پیدا شده و می گوید این زن من است. ایشان می گویند این روایت در باب خصومات است. چرا؟ چون این زن، خودش منکر است دیگر. زن می گوید نخیر، من زن او نیستم. او می گوید این زن من است و این زن، منکر است. پس باب خصومات است از این جهت.

پرسشگر: ...

استاد: زن که قبول ندارد. در متن روایت این بود: «سَأَلْتُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً أَوْ تَمَتَّعَ بِهَا». وقتی مردی با زن ازدواج کرده، معنایش چیست؟ یعنی آن جاریه گفته است که من شوهر ندارم. مقتضای مناسباتی که در روایت وجود دارد، این است که

زن، منکر شده است. و الا اگر زن قبول بکند، دیگر لازم نیست که مرد بگوید: «لَيْسَتْ لِي بَيِّنَةٌ». این عبارت «لَيْسَتْ لِي بَيِّنَةٌ» قرینه بر چیست؟ بر این که آن زن، منکر سخن اوست و چون منکر است، مدعی می گوید من بیینه ندارم. اگر منکر نباشد، چرا باید بگوید «لَيْسَتْ لِي بَيِّنَةٌ»؟

استاد شهید صدر رحمته الله علیه می فرماید که در اینجا چون مورد، مورد منازعات است، نمی توانیم از این روایت به سایر موارد تعدی کنیم. ما می گوییم این سخن در اینجا وارد نیست. در آن دسته از روایات نافی حجیت خبر در موضوع، آن سخن که تعدی ممکن نیست وارد بود؛ اما در اینجا وارد نیست. و لذا به نظر ما دلالت این روایت بر حجیت خبر ثقه، تمام است.

اللهم الا اینکه گفته شود در اینجا پذیرش قول از باب احتیاط بوده است؛ که این ادعا نیز خلاف ظهور است؛ زیرا می فرماید: «إِنْ كَانَ ثِقَةً فَلَا يَقْرَبُهَا»؛ نگفته از باب احتیاط.

پرسشگر: ...

استاد: بنده در مطلبی که در حاشیه بر این بحث نگاشته بودم، دو اشکال گرفته بودم: یک اشکال اینکه آن خصوماتی مانع از حجیت می شود، خصوماتی است که «تُرْفَعُ عِنْدَ الْحَاكِمِ» (نزد حاکم مطرح می شود) و این مورد، نزد حاکم مطرح نشده است. جواب این سخن آن است که باید توجه داشت تعبیر ما در بحث قبلی و همچنین در اینجا، «منازعات» بود، نه «خصومات». نگفتیم خصومتی که نزد حاکم مطرح می شود؛ گفتیم همین که این خبر ثقه، یک منازع، یک مخالف و یک منکر دارد، این خود مانع از تعدی می شود. در آن اخباری که دلالت بر «عدم» حجیت خبر ثقه در موضوع داشت، گفتیم چرا امام می گوید خبر ثقه حجت نیست؟ چون منازع دارد، مخالف دارد. چه نزد حاکم مطرح بشود و چه نشود. نکته اش «رفع عند الحاكم» نیست؛ نکته اش این است که یک خبر ثقه ای هست و خبر دیگری منازع با آن است. شارع می گوید در اینجا «لَا يُقْبَلُ». در این صورت اگر گفت «لَا يُقْبَلُ»، دیگر نمی توانیم از آن تعدی کنیم به سایر مواردی که منازعات نیست. اما در مورد بحث ما، که خبر ثقه آمده و امام می گوید «يُقْبَلُ» قول خبر ثقه، با اینکه منازع دارد؛ ما می گوییم پس بنابراین، در آنجایی که این خبر ثقه منازع و مخالف ندارد، قبول آن به طریق اولی است. در اینجا دیگر آن سخن، وارد نمی شود. این سکه شاه عباسی نیست که در همه جا بگوییم چون باب خصومات و منازعات است، حکم قابل تعمیم نیست. خیر؛ آنجایی که می گفتیم قابل تعدی نیست، نکته اش آن بود که بیان شد؛ اما آن نکته در اینجا وجود ندارد.

ما تا آخر این هفته برای ایام فاطمیه تعطیل می کنیم. شاید دوستانی بخواهند در مجالس شرکت کنند یا به تبلیغ بروند. ان شاء الله شنبه آینده درس ها را ادامه خواهیم داد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ